عمر بن عبدالعزيز و ياووز سليم ؛ دو راه متفاوت وحدت اسلامي

عمر بن عبدالعزيز و ياووز سليم ؛ دو راه متفاوت وحدت اسلامي*

محمد حسين امير اردوش

دكتراي تاريخ ؛

رايزن فرهنگي جمهوري

اسلامي ايران در تاجيكستان

چكيده

وحدت اسلامي كه تابعي از اصل توحيد به شمار مي‌آيد، از مهمترين و مطرح ترين ارزش‌ها و آموزه هاي اسلامي است كه منابع دست اول اسلام، يعني كتاب و سنت مشحون از تصريح به آن مي‌باشد، اين ارزش، سهم سنگيني از معارف، اخلاقيات و شريعت اسلام را به خود تخصيص داده است و به طور طبيعي لازمة مفاهيمي چون امت اسلامي، خلافت اسلامي، حكومت اسلامي و ..... مي‌باشد. در طول تاريخ اسلام از وحدت اسلامي مانند بسياري ديگر از ارزش ها، تعاريف متفاوت و قرائت هاي گوناگون شده است، تا آنجا كه گاه حتي وحدت به حربه اي عليه جوهره خود، يعني همسازگري تبديل شده و مستمسكي براي توجيه بيداد و يا انكار اقليت از سوي اكثريت. عمر بن عبدالعزيز زمامدار خوش نام اولين سلسله خلافت - سلطنت؛ يعني امويان و

سلطان ياووز سليم، زمامدار نامدار آخرين سلسله خلافت - سلطنت؛ يعني عثمانيان، هريك به گونه اي متفاوت با موضوع وحدت اسلامي برخورد داشته اند. اين مقاله به ايجاز، اين دو گونه برداشت متفاوت را از وحدت اسلامي، كه مي‌توان از گونه نخست تحت عنوان همسازگري اسلامي، و از گونه ي دوم با عنوان يكسان و يك كاسه سازي مذهبي يا سياست تك مذهبي ياد نمود، بررسي نموده است.

كليد واژه ها

عمر بن عبدالعزيز: هشتمين خليفه اموي (99 – 101 هـ.ق/ 717 – 720 م.).

ياووز سليم: سليم اول ملقب به ياووز، نهمين سلطان عثماني كه خلافت را از بني عباس به آل عثمان انتقال داد - در صحت اين رويداد ترديدهايي وجود دارد – (918 – 926 هـ.ق/ 1512 – 1520 م.).

خلافت - سلطنت: سلسله هاي حكومت گر تحت عنوان خلافت، پس از دوران خلفاي راشدين.

همسازگري اسلامي: وحدت اسلامي به معناي هم زيستي و هم انديشي مسالمت آميز مسلمانان با برتابيدن تنوع و تعدد آرا، برخلاف وحدت به معناي يكسان سازي اجباري و خشونت بار مذهبي.

1. دوران خلافت عمر بن عبدالعزيز (خلافت از 99 تا 101 هـ.ق) در عصر اموي و حتي عباسي پديده‌اي شگفت و استثنايي بود (رجوع شود به و.و.بارتولد، خليفه و سلطان، ترجمه سيروس ايزدي، چ 2، امير كبير ، تهران ، 1377 ، ص 41) ؛«عمر بن عبدالعزيز با ديگرخليفگان بني اميه تفاوت بسيار داشت تا آنجا كه بعضي مسلمانان خلافت او را در پيشاني آن قرن كه به لامذهبي و استبداد و خون ريزي آلوده بود همانند خالي سفيد مي‌دانستند» . (حسن ابراهيم حسن، تاريخ سياسي اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاينده ، 3ج،چ 4، انتشارات جاويدان، تهران، 1360، ج1، ص 403). تفاوت ماهوي وي با اسلاف و اخلافش در توصيفي رسا و زيبا چنين بيان شده است:

« مثل عمر في بني اميه مثل مؤمن آل فرعون».1 (جلال الدين سيوطي، تاريخ الخلفاء، انتشارات الشريف الرضي، قم، 1411 هـ .ق – 1370 ه .ش.ص232). پاره‌اي هشتمين خليفه اموي را از مجموعه خلفاي بني اميه درآورده و او را خليفه پنجم راشد شمرده اند (همان مأخذ، ص 228)، و حتي "مهدي" خوانده اند (همان مأخذ، ص 233 و 234) و آورده اند كه در دوران خلافت وي، گرگ ها نيز با گوسفندان در صلح و صفا بسر مي‌بردند!. (همان مأخذ، ص 233). اين توصيفات مبالغه آميز راجع به دوران كوتاه حكمروايي عمر

بن عبد العزيز، گوياي حسرتي است كه مسلمانان در ادوار بعد نسبت به سلامت حاكميت در اين دوره پيدا نموده اند، و با گذشت زمان بر ميزان آن افزوده مي‌شد. زيرا بيش از پيش از تكرار آن عهد مأيوس مي‌گرديدند. المهتدي با‌ (خلافت از 255 تا 256 هـ.ق) « كه از همه خليفگان عباسي منزه تر و نيك سيرت تر بود و به عبادت دلبسته» (حسن ابراهيم حسن، همان، ج2، ص 377)، به عمر بن عبد العزيز غبطه مي‌خورد و او را الگوي حكومتي خود مي‌شمرد (رجوع شود به سيوطي، همان، ص 361)، و مردم نيز در شورش غلامان ترك عليه وي كه به قتل او انجاميد، در اطلاعيه هايي كه به طرفداري از خليفة عباسي در مساجد توزيع مي‌كردند، او را به عمر بن عبد العزيز تشبيه مي‌نمودند (رجوع شود به همان مأخذ، ص 363).

شايد مهم ترين دليل عطف توجه مسلمانان در اعصار مختلف به دوران خلافت عمر بن عبد العزيز اين بود كه وي با آنكه در زمرة اصحاب نبود – چه رسد به صحابة درجه اول – و از اهل بيت(ع) نيز به شمار نمي آمد؛ نابرخوردار از هاله تقدس اكتسابي و عصمت ارثي، توانست كمابيش نوعي از حكومت آرماني اسلام را ارائه نمايد.

عمر بن عبدالعزيز، خون ريزي ها و تبعيض ها و تحقيرهاي قومي و قبيلگي را متوقف نمود، ورودي و خروجي بيت المال را از وضعيت نهب و تبذير پيشين درآورد، كارگزاراني كه به اصلاحات وي تن درنمي دادند بركنار نمود (رجوع شود به محمد بن جرير طبري،تاريخ طبري " تاريخ الرسل و الملوك" ، ترجمه ابوالقاسم پاينده ، 16 ج، چ 4، انتشارات اساطير، تهران، 1368، ج 9، صص 3947 – 3976و ابوالحسن علي بن حسين مسعودي، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاينده ، 2 ج، چ 6، شركت انتشارات علمي و فرهنگي ، تهران، 1378، ج 2، صص 185 – 197. و احمد ابن يعقوب ابن واضح يعقوبي، تاريخ يعقوبي ، ترجمه محمد ابراهيم آيتي، 2ج ،چ 8، تهران، 1378، ج 2، ص 261 – 274. و سيوطي ، همان، 228 – 246).

رسم زشت ناسزا به اهل بيت پيامبر(ص)، به ويژه علي بن ابي طالب (ع) در منابر، كه مؤسس خلافت اموي مقرر نموده بود را لغو كرد (رجوع شود به مسعودي، همان، ج 2، ص 187. و يعقوبي ، همان، ج2، ص268 – 269. و سيوطي ، همان ، ص 243. و مطهر بن طاهر مقدسي، آفرينش و تاريخ ، ترجمه محمد رضا شفيعي كدكني، " منابع تاريخ و جغرافياي ايران 52"، 6 ج، انتشارات بنياد فرهنگ ايران ، تهران، 1352، ج6، ص 49)، و گاه حتي آموزه هاي علوي را در حكمداري به كار بست (رجوع شود به يعقوبي، همان، ج 2، ص 271). از مسببين واقعه كربلا بيزاري جست2، دية فدك را به وارثين فاطمه زهرا (س) بازگرداند (رجوع شود به يعقوبي، همان، ج 2، ص 269.سيوطي ، همان، صص 231 – 232)، و علويان را پاس مي‌داشت(رجوع شود به مسعودي، همان، ج 2، ص 187 – 188. يعقوبي ، همان، ج 2، صص 267 – 269 . و سيوطي، همان، ص 235)،

تا آنجا كه محمد بن علي بن حسين(ع)، او را نجيب بني اميه خواند(رجوع شود به سيوطي، همان، ص 230). با خوارج تا آنجا كه دست به خون ريزي نمي يازيدند مدارا مي‌كرد، (رجوع شود به طبري، همان، ج 9، صص 3953 – 3954. سيوطي ، همان، ص 240). شيوة حكومتي وي، خوارج را نيز به درنگ واداشت و با عمر بن عبدالعزيز وارد مذاكره شدند و گويا استدلال هاي عمر، بسياري از ايشان را متقاعد نمود (رجوع شود به مسعودي، همان، ج2، صص 193 – 195. و يعقوبي ، همان، ج2، ص272). و اما استدلال هاي ايشان در موضوع ولايتعهدي، عمر را به تأمل واداشت (رجوع شود به طبري ، همان، ج 9، ص 3955)، و تعدادي از خويشاوندانش كه گويا با دقت، مراقب اين دست اقدامات و مذاكرات وي بودند، ترسيدند كه خلافت را از بني اميه بيرون برد، او را در سي و نه (رجوع شود به طبري، همان، ج9، صص 3966 – 3967 و مقدسي ، همان جا)، يا چهل سالگي (رجوع شود به طبري، همان، ص 3967)، با زهر به قتل رساندند.(رجوع شود به طبري ، همان، ج 9، ص 3955. يعقوبي ، همان، ج 2، ص 273. سيوطي ، همان، ص 246).

شيوة حكم داري عمر بن عبد العزيز، رشد سرطاني ناهمسازگري ها را در ميان مسلمانان متوقف نمود، او با آنكه همانند زمامداراني چون مأمون بن هارون الرشيد (خلافت از 918 تا 218 هـ.ق) و يا نادر شاه افشار(سلطنت از 1148 تا 1160ه.ق) و ... ، مستقيم و رسمي به مسئلة وحدت اسلامي نپرداخت، با احياي روح عدالت و مداراي اسلامي در حاكميت، يگانگي را به جامعة اسلامي براي كوتاه مدت بازگرداند. بي ترديد اصلاحات عمر بن عبدالعزيز با مقاومت ها، كارشكني ها و اعتراضات متعددي از سوي بسياري از امويان و كارگزاران حكومت هاي پيشين روبرو گرديد (رجوع شود به طبري ، همان، صص 3956 – 3962 و 3968 – 3969 . مسعودي ، همان، ج2، صص 187 – 188. يعقوبي ، همان، ج 2، ص 262.سيوطي، همان، صص 232، 236 – 239 و 242)، شام اموي زده كه با اين نوع زمامداري ناآشنا بود، او را "مسحور" (= جادو شده، جن زده) مي‌پنداشت (رجوع شود به سيوطي، همان، ص 246). و در نهايت همان گونه كه اشارت رفت جان بر سر اصلاحات گذاشت. مي‌توان گفت كه پس از خلفاي راشدين و به ويژه علي بن ابي طالب (ع) و حسن بن علي(ع)، عمر بن عبد العزيز در صدر فهرست زمامداران همسازگرا در تاريخ اسلام جاي دارد. بديهي است كه جايگاه ويژة عمر بن عبد العزيز در ميان خلفاي بني اميه كه به طور طبيعي وضعيت ديگر خلفاي اموي، را به زير سؤال مي‌برد ، نمي توانست موجب خشنودي حزب اموي باشد، و از اين روست كه ناهمسازگرايان، هيچ گاه با او ميانه اي نداشتند و حتي غباري كه داخل بيني اسب بنيان‌گذار سلسله خلافت - سلطنت اموي مي‌شد را از صد همچون عمر بن عبد العزيز، برتر مي‌دانستند (ابوالحسين محمد بن ابويعلي، طبقات الحنابله، تحقيق محمد حامد الفقهي ، مطبعه السنه المحمديه ، القاهره ، 1371/1952، ج2، ص 21 به نقل از محمد مسجد جامعي، زمينه هاي تفكر سياسي در قلمرو تشيع و تسنن، انتشارات الهدي، تهران، 1369، ص 150 و نيز در اين باره رجوع شود به القاضي ابي بكر بن العربي، العواصم من القواصم في تحقيق مواقف الصحابه بعد وفاه النبي(ص) ، حققه و علق حواشيه محب الدين

الخطيب، المكتبه العلميه، بيروت، 1403 ه/ 1983 م.، صص 205 ، 208 و 210). پس از مرگ خليفه مصلح عمر بن عبد العزيز در سال 101 هـ.ق ، ديري نپاييد كه اصلاحات وي متوقف گرديد (رجوع شود به سيوطي، همان، صص 246 – 247)، و خلافت اموي به شاكلة خود بازگشت و در نهايت در سال 132 هـ.ق جاي خود را به بني عباس داد . از مهم ترين دلايل ضعف و فروپاشي امويان، سياست ايشان در ميدان دادن و دامن زدن به رقابت هاي قبايلي عرب و بيداد و تبعيض هاي قومي و نژادي شمرده مي‌شود.

خلافت بني اميه اگرچه تقريباً در تمامي طول عمر خود، درگير نزاعهاي داخلي بود وليكن وحدت سياسي متمركز در تمامي جهان اسلام در عصر امويان جز برهه هايي مانند خلافت كوتاه مدت عبدا بن زبير3 (متوفي 73 ه . ق) و امارت مختار بن ابي عبيد (متوفي 67 هـ.ق) حفظ شد تا جايي كه گفته شده است: « سقوط بني اميه (سال 750 م.(= 132 هـ.ق) براي هميشه به يگانگي جهان اسلام پايان داد» (و.و. بارتولد، همان، ص 24). اين يگانگي يا همانا وحدت سياسي جهان اسلام بيش از هر چيز مرهون عمر نسبتاً كوتاه حاكميت اموي بود، قدري كمتر از يك قرن (از سال 41 تا 132 هـ.ق) و مي‌توان گفت چنانچه خلافت دمشق قدري بيشتر پاييده بود، تجزيه سياسي را كه خلافت بغداد تجربه نمود، سرنوشت محتوم امويان نيز مي‌بود.

2. سلطان سليم اول يا ياووز4 (سلطنت از 918 تا 926 هـ.ق) سليم، نهمين جانشين عثمان بن ارطغرل (متوفي 724 هـ.ق) بنيان گذار سلسلة عثماني، جداي از ديگر وجوه شخصيتش5، از چهره هاي قابل مطالعه در پيشينة همسازگري ها و ناهمسازگري هاي جهان اسلام به شمار مي‌آيد.

سليم در دوران فرمانروايي پدرش والي طرابوزان بود، و از اين رو از نزديك نهضت صفوي را زير نظر داشت، روح سركش و طبع ماجراجوي او كه از آرامش و مداراي پدر به تنگ آمده بود و از سويي ديگر جز جانشيني پدر، آيندة ديگري براي خود متصور نبود در صدد برآمد كه در زمان حيات بايزيد دوم، با تكيه بر محبوبيتش در ميان نظاميان – برخلاف غالب ديوانيان كه دو برادرش احمد (متوفي. 919 هـ.ق) و قورقود (متوفي. 919 هـ.ق) را به ترتيب بر وي ترجيح مي‌دادند، و برخورداري از حمايت خان كريمه (= قرم) كه با او مناسبات دوستانه داشت، حق خود را بر تاج و تخت پدر مسجل نمايد. و اگرچه در ابتدا نه تنها به مقصود نرسيد، بلكه در نبرد قارشدران (917 هـ.ق) از پدر شكست خورده و متواري شد، ليكن سرانجام ترجيح يني چري ها بر تمايل بايزيد دوم، كه ديگر نشاط و توان و حوصلة اقدامي مؤثر در راستاي تمايلات خويش را نداشت، فائق آمده و سليم با كناره گيري تحميلي پدر از قدرت، در سال 918 هـ.ق بر تخت نشست.

سليم در مدت نسبتاً كوتاه فرمانروايش (كمتر از نه سال)، پس از سركوب مزاحمين و مدعيان بالفعل و بالقوة سلطنت، با شدتي سبعيت آلوده، آناطولي را كه بيش از اسلامبول، رو به اردبيل و تبريز داشت، به انقياد دولت مركزي درآورد و در اين راه، با اخذ فتوا از پاره اي علماي پايتخت، بيش از چهل هزار تن از اتباع خود را به بند آورده، يا به قتل رسانيد و يا داغ كرده و به سرزمين غربي امپراطوري تبعيد نمود.6 با دولت نوپاي صفوي كه حتي در ميان ارتش وي نيز هواداراني داشت، و مبلغان آن نه فقط آناطولي، كه تا دورترين سرزمين هاي غربي امپراطوري؛ بالكان، نيز نفوذ كرده بودند (رجوع شود به اسماعيل حقي اوزون چارشي لي، تاريخ عثماني، ترجمه ايرج نوبخت ، ج2، ص 274(متن و زيرنويس). و محمد عبد اللطيف هريدي، الحروب العثمانيه الفارسيه و اثرها في انحسار المد الاسلامي عن اروبا، دارالصحوه للنشر و التوزيع، القاهره، 1408 هـ.ق/ 1987 م. ، صص 46 – 47. و

, - , İsmail Kara, OSMANLI HİLAFETİ VE İKTİDAR, " OSMANLI ANSİKLOPEDİSİ (Tarih - Medeniyet – Kültür) Genel Yayın Yönetmeni: Bekir Şahin, Siyasi Tarih kurumu: Abdülkadir Özcan ve ... 6.C. İz Yayıncılık, İstanbul, 1996, 2.C. S.183.).

و سليم از دوران انتظار سلطنت، عليه آن كينه در سينه انباشت مي‌كرد7 و رفتار شاه اسماعيل پس از رسيدن او به سلطنت، بر كينة وي نسبت به صفويه افزوده بود8 ، به نبرد برخاست و اگرچه به خواسته خود مبني بر نابودي صفويان دست نيافت، ليكن توانست نشاط تهاجمي صفويان را خاموش ساخته و مرزهاي ايران را براي هميشه به خارج از آسياي صغير عقب براند.

سليم اول پس از ميان برداشتن اميرنشين ذوالقدر9، و منقاد نمودن خوانين كرد شرق آناطولي (رجوع شود به هامر پورگشتال، همان، ج2، صص 861 – 877. و اوزون چارشي لي، همان، ج2، صص 293 – 295)10 به آرزوي اسلافش جامة عمل پوشانده و آسياي صغير را سراسر عثماني كرد. اما مهمترين اقدام ياووز سليم، كه نام او را در كنار جدش؛ محمد فاتح و فرزندش؛ سليمان قانوني (= سليمان محتشم) 11، در فهرست نام دارترين سلاطين عثماني قرار مي‌دهد، غلبه بر مماليك و انضمام بيشتر سرزمين هاي عربي، به ويژه سرزمين مقدس حجاز، به قلمرو عثماني و پايان دادن به عمر خلافت عباسي قاهره بود (923 هـ.ق).

در اين ميان مقايسه برخورد دو پايتخت مقهور؛ تبريز و قاهره، با سليم، فراوان تأمل برانگيز است؛ تبريز به استقبال سليم مي‌آيد (رجوع شود به حسن بيگ روملو، احسن التواريخ، به كوشش عبدالحسين نوايي،تهران انتشارات بابك، 1355، ص 195). و سلطان تندخو و خون ريز عثماني در اين شهر به ملايمت رفتار مي‌نمايد (رجوع شود به جهان گشاي خاقان، ص 506. و ادوارد براون، همان، ج4، ص 77)، تا آنجا

که در مسجد حسن پادشاه (اوزون حسن آق قویونلو) چون خطیب بنا بر عادت، خطبه به نام شاه اسماعیل می‌خواند، از خطاي او درگذشته وي را معذور می‌دارد (رجوع شود به حسن بیگ روملو، همان جا). اما قاهره پیش از تسلیم کامل به سلیم، در مقاومتي خونین، که زن و مرد در آن جنگیدند (رجوع شود به اوزون چارشي لي، همان، ج2، ص 311) ، پنجاه هزار کشته برجاي نهاد (اسپناقچي پاشازاده، همان، ص 224). سلیم اول با پیروزي بر ممالیك، علاوه بر ماترك مادي ایشان، افتخارات معنوي ایشان را نیز از آن خود کرد: یعني عنوان پر افتخار خادم الحرمین الشریفین 12و حمایت از نهاد مقدس خلافت، با این تفاوت که خلافت را از متوکل سوم؛ آخرین خلیفة عباسي، به خود انتقال داده (923 هـ.ق) و مجدداً پس از سده هاي جدایي، خلافت و سلطنت با یکدیگر جمع گردیدند. و بدین ترتیب سلیم اول، قلمرو عثماني را به طرز بي سابقه اي وسعت داده و شمار اتباع مسلمان سلطان عثماني، براي نخستین بار از اتباع غیر مسلمان فزوني گرفتند (رجوع شود به استانفورد جي. شاو، همان، ج1، ص 266).

اما از این همه، آنچه مورد نظر این نوشتار می‌باشد، انگیزه و ادعایي است که در این میان به سلیم اول نسبت داده می‌شود؛ «سلطان سلیم یکي از آن سلاطین با عزم و جلادت عثماني بود که در دور استیلاي آن دولت، مالك تخت و تاج شد؛ چون عمدة آمال و نخبة مقصود این سلطان قاهر، از زماني که شاهزاده و حاکم طرابزون [= طرابوزان] (عبارت درون قلاب از نگارنده است) بود، طرح سیاسي جدش سلطان محمد فاتح را که از براي تشکیل و تأسیس بناي خلافت مندرسه صدر اسلام بر نقشة خیال ریخته و موفق به ایصال خیر وجود نشده بود، از قوه به فعل آوردن و نام نیکو در صفحات تواریخ عالم بگذاردن بود. و در ذهن مصمم شده بود که آنگاه که نایل سلطنت شود، بعد از اصلاحات لازمه، رود دانوب – طونه – و دریاي وندیک[ونیز] (عبارت درون قلاب از نگارنده است) را به تصدیق دول متجاوره، حدود ممالك اروپایي خود قرار داده؛ بعد از ضبط ممالك باقي ماندة ملوك الطوایف و امراي آسیاي کوچك، از قبیل ممالك ذوالقدر و رمضان اوغلي و غیره و شامات و جزیره العرب و مصر و طرابلس و تونس و الجزایر و مراکش و کردستان و ارمنستان و گرجستان و عراق و عرب و ایران را استیلا نموده، لشگر به ترکستان و هندوستان اسلام نشین کشیده و ملوك الطوایف این دو اقلیم وسیع را مضمحل و منقرض نموده، به دستیاري ششصد کرور نفس مسلم، در مقابل عالم وثنیّت و عالم نصرانّیت، یك عالم اسلامیت با شوکت تأسیس و تشکیل نموده، شوکت اسلامیه را دوبالا کند» (اسپناقچي پاشازاده، همان، ص 283).

استانفورد جي شاو نیز می‌گوید: « سلیم اول با این آرمان بر تخت نشست که سیاستهاي فعال محمد دوم را در کسب فتوحات جدید از سرگیرد و در واقع آرزوي وي را در استقرار یك امپراطوري جهاني تحقق بخشد» (استانفورد جی.شاو، همان، ج 1، ص 148).

و مشابه همين ارزيابي را عبدالهادي حائري بيان مي‌دارد: « طبق مداركي كه در دست است چنين مي‌نمايد كه سلطان سليم تنها به سلطنت بر سرزمين هاي پهناور عثماني بسنده نكرده و در جستجوي يك رهبري اسلامي نيز بوده است كه ضامن همسازگري مسلمانان در زير پرچم استانبول باشد» (عبدالهادي حائري، همان، ص 51).

محمد عبد اللطيف هريدي نبرد سليم با مماليك به ويژه الحاق سرزمين هاي مقدس به قلمرو عثماني را در راستاي قوام جايگاه رهبري دولت عثماني بر جهان اسلام ارزيابي مي‌كند (رجوع شود به محمد عبداللطيف هريدي، همان، ص 54).

ادوارد براون نيز براي اقدامات سليم انگيزه اي عقيدتي قائل است:

« ... سلطان سليم از جمله اشخاصي است كه امروز آن ها را پان اسلاميست (مايل به توحيد سياسي ملل اسلاميه) مي‌خوانند و از شدت جاه طلبي نه تنها مي‌خواست سلطان بزرگترين و نيرومندترين ممالك اسلامي باشد، بلكه آرزو داشت بر تمام عالم اسلام فرمان فرما گردد. فتوحات او در مصر و مكه و مدينه (1517م.) (= 923 هـ.ق) و اخذ عنوان خلافت از آخرين خليفة عباسي كه خواه به وعد و خواه به وعيد، يا به هر دو جهت، در تفويض آن خودداري نكرد، مقدمه بود براي حصول آرزوي ديرين، ليكن وجود شاه اسماعيل خار راه او بود زيرا كه مذهب شيعه را مانند سدي عظيم ميان سنيان عثماني و مصر و ساير ممالك غربي و هم مذهبان آن ها كه در اقطار شرقي(در متن مأخذ به دليل اشتباه چاپي جاي واژة اقطار، افكار، آمده است)، از قبيل تركستان و افغانستان و بلوچستان و هند مسكن داشتند برافراشته بود. ايرانيان نه فقط سلطان سليم را خليفه نشناختند بلكه اساساً اصل خلافت را رد كردند .فتحي كه در چالداران در (اگست 1514) (= رجب 920 هـ.ق) نصيب تركها شد به نتيجة قطعيه نرسيد زيرا كه سپاهان عثماني از تعقيب فتوحات مضايقه و تهاون ورزيدند و نيز فتح مصر را، كه پس از جنگ چالداران واقع شد، از نتايج مطلوبه عاري ساخته، جراحتي دائمي باقي گذاشتند كه علت ضعف قدرت سياسي اسلام و مانع پيشرفت آرزوي جاه طلبانة ترك ها و سبب استفاده اروپا گرديد » (ادوارد براون، همان، ج4، صص 34 – 35).

وين و وسينچ نيز اظهار مي‌دارد: « گروهي سليم را نخستين سلطان عثماني هواه خواه يگانگي مسلمين (پان اسلاميست Islamist – Pan) شمرده و گفته اند كه او آينده ي امپراطوري خويش را به جاي اروپا

در خاورميانة مسلم نشين مي‌جست. او گويا بر آن بود كه زبان عربي را زبان رسمي امپراطوري عثماني سازد» (وين و. وسينچ، تاريخ امپراطوري عثماني، ترجمة سهيل آذري، كتاب فروشي تهران با همكاري مؤسسة انتشارات فرانكلين، تبريز، 1346، ص 16).

سليم اول خود، انگيزة اقداماتش را چنين بيان مي‌دارد:

« مي‌گويند روزي در مجلس اين سلطان، سخني از رفتار خلفاي امويه و عباسيه و فاطميه و اموية اندلس و ساير حكم رانان معروف ملوك الطوايف به ميان آمده، از محاسن و معايب آنها صحبتي گذشت. آن سلطان قاهر كه ذره اي از جوهر رحم و شفقت در خميرة وجودش نبود، قتل عام مغولان و حركات وحشيانة مجاهدين صليب و احوال اسف انگيز مسلمانان اندلس را متذكر شده، مانند طفل ممنوع از رضاع، بناي گريستن و اشك ريختن را نهاده، به قدر نيم ساعت هاي هاي گريست. بعد رو به حاضرين كرده گفت: و ا العلي العظيم و با الكريم. مقصود سليم از اقدام به استيصال ملوك الطوايف، قوت اسلاميه را در نقطة واحده جمع نمودن و دين مبين حضرت احمد مختار را از آسيب پيروان ديانت خارجه رهانيدن و شوكت اسلاميه را به مرتبه اي كه در زمان خلافت عمر بن عبد العزيز بود رسانيدن، و ممالك اسلاميه را از هر جهت آسوده و معمور و دشمنان اسلام را ذليل و مقهور ساختن است و بس…» (اسپناقچي پاشازاده ، همان، صص 284 – 285).

سليم اول تقريباً تمام عمر فرمانروايي خود را بر سر تحقق آرمان وحدت اسلامي و امپراطوري جهاني بگذارد، وي خود به وضوح اين موضوع را در بيت ذيل بيان مي‌دارد:

" اين سفر كردن و اين بي سر و ساماني ما

بهر جمعيت دل هاست پريشاني ما "

(الهامه مفتاح و وهاب ولي، نگاهي به روند و نفوذ و گسترش زبان و ادبيات فارسي در تركيه، ص 202). ليكن سليم با آنكه عمر بن عبدالعزيز را اسوة خود معرفي مي‌كند، متعلق به فهرست بلند حكم فرمايان است كه درست در مقابل فهرست كوتاهي از ايشان كه عمر بن عبدالعزيز در آن جاي دارد، قرار مي‌گيرد.

عمر بن عبد العزيز هيچگاه خود را آلودة تبعيض مذهبي نكرد تا چه رسد به ستيزه هاي مذهبي، همان گونه كه پيش از اين ياد شد عليرغم خاستگاه خانوادگي و قبيلگي خود و جايگاه اجتماعيش، با شيعيان راه دلجويي و مسالمت پيش گرفت و از بيدادهاي اسلافش نسبت به اهل بيت پيامبر(ص) تبري جست، سعه صدر او تا بدانجا بود كه حتي خوارج را كه ناسازگارترين و خشن ترين گروه مذهبي - اجتماعي آن اعصار بودند نيز بر سر سازگاري آورد، و بيراه نيست اگر گفته شود كه حكومت وي الگويي مي‌تواند بود از براي همسازگرايي و وحدت اسلامي در جهان اسلام.

ليكن سليم اول(مانند خصمش اسماعيل اول) آنسان در سياست يك كاسگي مذهبي متعصب و از تعدد طرق الي ا بيزار بود كه علاوه بر شيعيان امامي، شيعيان زيدي را نيز كه همواره جايگاه مقبول تري از شيعيان امامي، نزد اهل سنت داشتند13، سخت دشمن مي‌داشت:

« اما افسوس دارم كه دو مانع قوي [در راه وحدت اسلامي] (عبارت درون قلاب از نگارنده است؛ رجوع شود به اسپناقچي پاشازاده، همان، ص 282) در دو نقطة معتناي عالم اسلاميت ظاهرشده، جهلاي امت را منع از دخول دائرة نجات اتحاد كرده و مي‌كنند. يكي از آن دو مانع شاه اسماعيل است كه در ايران مذهب شيعي را شايع و آن ديگري شرف الدين است كه در جزيره العرب به خصوص در خطة يمانيه مذهب زيديه را دايير ساخته، تخم نفاق و افتراق را در مزارع مختلف الطبايع اسلام كاشتند و باعث فساد عظيم شدند. چون با بودن اين دو مذهب، اتفاق ملت اسلام عديم الامكان و نيز بي اتفاق، نگاهداري دين اسلام از آسيب دشمنان ممتنع و مستحيل، پس بر تمامي اهل سنت فرض عين و عين دين است كه شجرة مقدسة مصطفوي را از اين كرم هاي مخرب رهانيده، آن همايون درخت را، سالم از عوارض و علل داخلي تازه و خرم نگاه دارند» (همان ماخذ، ص 285).

تصلب سليم اول تا بدانجا فشرده و حوزة خودي ها براي وي تا بدانجا محدود بود كه حتي در ميان مذاهب اهل سنت نيز جز مذهب مألوف تركان يعني مذهب حنفي14، ديگر مذاهب را با بي‌مهري مي‌نگريست : «چون در ميان مذاهب عامه مثل آباء و اجدادش پيروي مذهب ابوحنيفه كوفي را كرده، در فقه آن مذهب متبحر شده بود، پيروان ساير مذاهب عامه را دوست نمي داشت و دشمني سخت به پيروان مذاهب خارج از مذاهب اهل سنت مي‌ورزانيد. شخصي بسيار متعصب و حريص سلطنت و ساعي تشكيل خلافت در ممالك اسلام نشين بود و آرزو مي‌كرد كه نايل سلطنت شده، وجود تمام حكم داران و امراي بلاد اسلاميه را از عالم سياسي معدوم ساخته، از براي تمام ملل و اقوام اسلاميه مرجع خلافتي در تخت سلطنت خود تشكيل نمايد» (اسپناقچي پاشازاده، همان، صص 62 - 63).

و در نهايت چنانچه سليم اول را در ادعاهايش راجع به تلاش براي وحدت جهان اسلام، صادق بپنداريم (كه اين پندار دور از حقيقت نيز نمي نمايد)، و به قطع نظر از روي هم افتادگي ملزومات چنين وحدتي و منافع سلطنت عثماني، مي‌بايست پذيرفت كه وي در زمره رجالي است كه بي‌پروا از ميزان مشروعيت وسيله، خواهان وحدت مذاهب اسلامي به معناي تك مذهبي نمودن جهان اسلام بوده است. در حاليكه عمر بن عبدالعزيز تمام عمر حكومتي خود را در راه اتحاد مذاهب اسلامي، به معناي اشاعه همسازگري در ميان مسلمانان بگذارد، و وجود اين دو فرمانروا و اين دو انديشه از گلي يگانه سرشته نگرديده است.

نتيجه

جوشش و گسترش ناهمسازگري ها و يا اخماد آن در جهان اسلام، ارتباطي مستقيم با ميزان مشروعيت، سلامت، اعتدال، تسامح و بردباري حاكميت ها داشته است.

عمر بن عبدالعزيز و ياووز سليم، هر دو، يك پارچگي، صيانت و اعتلاي جهان اسلام، و به ديگر تعبير "اتحاد اسلامي"، را مي‌جستند و از براي آن تكاپو مي‌داشتند. هر يك از راهي. عمر بن عبد العزيز وحدت اسلامي را در همسازگرايي مسلمانان مي‌ديد، و ياووز سليم در وحدت مذهبي، به معناي يكسان سازي مذهبي ايشان. روشن است كه ديدگاه هر يك، سياست حكومتي ايشان را تعيين مي‌ساخت. عهد حكومت عمر بن عبد العزيز را مي‌توان نمونة برجسته‌يي از فروكش نمودن ناهمسازگري ها و عهد حكومت ياووز سليم را، نمونه اي از دوران جوشش و گسترش آن در جهان اسلام شمرد.

بي ترديد، درنگ و تأمل در اين دو راه متفاوت وحدت اسلامي، براي درك و دستيابي به اين ارزش و آموزه هاي اسلامي، كه ميزان اهميت آن و نياز مسلمانان بدان در جهان امروز بي نياز از توضيح است، پرفايده، تأثيرگذار و راه گشا، مي‌تواند بود.

منابع و ماخذ

- الجندي، علي:گفته ها و انديشه ها درباره اهل بيت (ع)، ترجمه عبد الكريم بي آزار شيرازي ،

"همبستگي مذاهب اسلامي"، عبد الكريم بي آزار شيرازي(گردآورنده)، چ 2، امير كبير، تهران ، 1357.

- اسپناقچي پاشازاده، محمد عارف: انقلاب الاسلام بين الخواص و العوام (تاريخ زندگاني و نبردهاي شاه اسماعيل صفوي و شاه سليم عثماني، وقايع سالهاي 905 – 930 هجري)، به كوشش رسول جعفريان، انتشارات دليل، قم، 1379.

- اسماعيل زاده،ميرزه رسول (تحقيق و تصحيح)، شاه اسماعيل صفوي (خطايي)، كليات ديوان، نصيحتنامه، دهنامه، قوشمالار، فارسجا شعرلر، انتشارات بين المللي الهدي، تهران، 1380.

- اوزون چارشي لي، اسماعيل حقي: تاريخ عثماني، ترجمه ايرج نوبخت، 6ج، انتشارات كيهان، تهران، 1368 – 1379.

- بارتولد، و.و: خليفه و سلطان، ترجمه ي سيروس ايزدي، چ 2، امير كبير ، تهران ، 1377.

- براون، ادوارد: تاريخ ادبي ايران از آغاز صفويه تا پايان قاجار(مجلد چهارم)، ترجمه رشيد ياسمي، ج 2، انتشارات بنياد، تهران، 1364 .

- پورگشتال،هامر: تاريخ امپراطوري عثماني، ترجمه ميرزا زكي علي آبادي، به اهتمام جمشيد كيان فر، 5ج، زرين، تهران، 1367.

- جهان گشاي خاقان(تاريخ شاه اسماعيل)، با مقدمه و پيوست ها از ا دتا مضطر، مركز تحقيقات فارسي ايران و پاكستان، اسلام آباد ، 1406 هـ.ق/ 1364 هـ.ش/ 1998 م.

- حسن ابراهيم حسن، تاريخ سياسي اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاينده ، 3ج، چ 4، انتشارات جاويدان، تهران، 1360.

- حسن بيگ روملو: احسن التواريخ، به كوشش عبدالحسين نوايي، نهران انتشارات بابك، 1355.

- راوندي ، محمد بن علي بن سليمان: راحه الصدور و آيه السرور در تاريخ آل سلجوق، و به سعي و تصحيح محمد اقبال و تصحيحات لازم مجتبي مينوي، چ 2 ، انتشارات امير كبير، تهران، 1364.

- سيوطي، جلال الدين: تاريخ الخلفاء، انتشارات الشريف الرضي،قم، 1411 ه .ق – 1370 ه .ش.

- شاو، استانفورد جي: تاريخ امپراطوري عثماني و تركيه جديد، ترجمه محمود رمضان زاده، 2ج، آستان قدس رضوي، مشهد، 1370.

- طبري،محمد بن جرير: تاريخ طبري " تاريخ الرسل و الملوك" ، ترجمه ابوالقاسم پاينده ، 16 ج،ج 9، چ 4، انتشارات اساطير، تهران، 1368.

- مسجد جامعي، محمد: زمينه هاي تفكر سياسي در قلمرو تشيع و تسنن، انتشارات الهدي، تهران، 1369.

- مسعودي،ابوالحسن علي بن حسين: مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاينده ، 2 ج، چ 6، شركت انتشارات علمي و فرهنگي ، تهران، 1378.

- مشكور، محمد جواد: تاريخ شيعه و فرقه هاي اسلامي تا قرن چهارم، چ 6، انتشارات اشراقي، تهران، 1379.

- مفتاح،الهامه و وهاب ولي: نگاهي به روند و نفوذ و گسترش زبان و ادبيات فارسي در تركيه، شوراي گسترش زبان و ادبيات فارسي، تهران، 1374.

- مقدسي، مطهر بن طاهر: آفرينش و تاريخ ، ترجمه محمد رضا شفيعي كدكني، " منابع تاريخ و جغرافياي ايران 52" ، 6 ج، انتشارات بنياد فرهنگ ايران ، تهران، 1352.

- نوايي، عبد الحسين(به اهتمام) : شاه اسماعيل صفوي، اسناد و مكاتبات تاريخي همراه با يادداشتهاي تفصيلي، انتشارات بنياد فرهنگ ايران، تهران، 1347.

- وسيچ، وين و: تاريخ امپراطوري عثماني، ترجمه سهيل آذري، كتاب فروشي تهران با همكاري مؤسسه انتشارات فرانكلين، تبريز، 1346.

- يعقوبي، احمد بن يعقوب اين واضح: تاريخ يعقوبي ، ترجمه محمد ابراهيم آيتي، 2ج ، چ 8، تهران، 1378.

- القاضي ابي بكر بن العربي، العواصم من القواصم في تحقيق مواقف الصحابه بعد وفاه النبي(ص) ، حققه و علق حواشيه محب الدين الخطيب، المكتبه العلميه، بيروت، 1403 ه/ 1983 م. .

- هريدي، محمد عبدالطيف: الحروب العثمانيه الفارسيه و اثرها في انحسار المد الاسلامي عن اروبا، دارالصحوه للنشر و التوزيع، القاهره، 1408 هـ.ق/ 1987 م. .

- Kara, İsmail: OSMANLI HİLAFETİ VE İKTİDAR, " OSMANLI ANSİKLOPEDİSİ (Tarih - Medeniyet – Kültür) Genel Yayın Yönetmeni: Bekir Şahin, Siyasi Tarih kurumu: Abdülkadir Özcan ve ... 6.C. İz Yayıncılık, İstanbul, 1996,(2.C.).

يادداشت ها:

* اين نوشتار در مجلة دانشنامه، شماره‌ي 5، بهمن 1384 منتشر گرديده است. با اندک تغييري که در آن چهره بست، در حوزة بند هفتم "پيشنهادهاي انديشه‌اي" فراخوان بيست و ششمين کنفرانس وحدت اسلامي، جاي مي‌گيرد.

1. جايگاه عمر(ابن عبدالعزيز) در بني اميه مانند مومن آل فرعون است(در خاندان فراعنه).

2. « نقل است از عمر بن عبد العزيز که گفت : " اگر من از قاتلين حسين [ع] بودم و خداوند مرا مي‌بخشيد و مرا روانه ي بهشت مي‌ساخت هيچ گاه وارد بهشت نمي شدم زيرا که از روي پيامبر (ص) شرم مي‌کردم" . رجوع شود به علي الجندي، گفته ها و انديشه ها دربارة اهل بيت (ع)، ترجمة عبدالکريم بي آزار شيرازي، " همبستگي مذاهب اسلامي»، عبدالکريم بي آزار شيرازي (گردآورنده)، چ2، اميرکبير، تهران، 1357، صص 299 – 300.

3. دوران خلافت عبدا بن زبير هفت سال و ده ماه و سه روز بود. (رجوع شود به مسعودي، همان، ج2، ص 239).

4. ياووز در زبان تركي به معاني بي باك ، شديد ، تند، خشمناك، عالي، خوب، قشنگ و زيبا مي‌باشد.

5. سليم اول داراي شخصيتي پيچيده و چندگونه بود. هامر پورگشتال او را چنين معرفي مي‌كند: « بيرحم، شاعر و فاتح و درويش و قاتل برادران و برادرزادگان خود »(هامر پورگشتال ، تاريخ امپراطوري عثماني، ترجمة ميرزا زكي علي آبادي، به اهتمام جمشيد كيان فر، 5ج، زرين، تهران، 1367، ج 2، ص 935).

جنگ و خون ريزي كه سراسر دوران سلطنت سليم اول از آن لبريز است، وي را از پرداختن به مباحث عقيدتي و دانش و ادبيات باز نمي داشت، «سليم پادشاهي شاعر، فيلسوف و عارف بود. در بين شاهان عثماني بلند پايه ترينشان از نظر علم و دانش، سلطان سليم بود». (اسماعيل حقي اوزون چارشي لي، تاريخ عثماني، ترجمة ايرج نوبخت، 6ج، انتشارات كيهان، تهران، 1368 – 1379، ج 2، ص 326).

اسپناقچي پاشاه زاده، در توصيف سليم اول چنين مي‌نگارد:

« فقيه، فاضل و متكلم كامل و شاعر بليغ و منشي بي عديل بود. عربي و فارسي و تركي و يوناني را بسيار خوب مي‌دانست و در السنة ثلاث ، اشعار رايقه مي‌گفت و آثار بليغه مي‌نوشت. و در دنيا جز جنگ و شكار و مطالعه كتب و محاورة علميه و مشاعره، هيچ چيزي را دوست نمي داشت، نه شارب الخمر، نه مملوك شهوت، نه دوست لهو لعب بود » (محمد عارف اسپناقچي پاشازاده ، انقلاب الاسلام بين الخواص و العوام (تاريخ زندگاني و نبردهاي شاه اسماعيل صفوي و شاه سليم عثماني، وقايع سالهاي 905 –930 هجري)، به كوشش رسول جعفريان، انتشارات دليل، قم، 1379، ص 264).

در اين ميان جالب آن است كه سليم اول به زبان و ادبيات فارسي و فرهنگ ايراني تعلق خاطر داشت. سليم اول « به زبان تركي شعر كم گفته است، ولي به زبان فارسي اشعار بسيار سروده است» (اوزون چارشي لي، همان، ص 326). نسخ متعدد خطي و چاپي ديوان شعر وي در دسترس مي‌باشد (رجوع شود به الهامه مفتاح و وهاب ولي، نگاهي به روند و نفوذ و گسترش زبان و ادبيات فارسي در تركيه، شوراي گسترش زبان و ادبيات فارسي، تهران، 1374، ص 196).

ادوارد براون نيز مي‌گويد:

« سلطان سليم و شاه اسماعيل هر دو داراي ذوق و طبع شعر بودند. نخستين همواره به فارسي شعر مي‌گفت، و دومين نيز كلية اشعار خود را به تركي مي‌ساخت»(ادوارد براون ، تاريخ ادبي ايران از آغاز صفويه تا پايان قاجار(مجلد چهارم)، ترجمة رشيد ياسمي، چ 2، انتشارات بنياد، تهران، 1364، صص 25 _ 26).

البته از نظر دور نمي بايست داشت، همانگونه كه ذكر شد از سليم اول، اشعاري به زبان تركي نيز به جاي مانده است، همانگونه كه اشعاري به زبان فارسي نيز از اسماعيل اول، در دسترس است(رجوع شود به ميرزه رسول اسماعيل زاده (تحقيق و تصحيح)، شاه اسماعيل صفوي (خطائي)، كليات ديوان، نصيحتنامه، دهنامه، قوشمالار، فارسجا شعرلر، انتشارات بين المللي الهدي، تهران 1380).

سليم اول در پوشش ابداعي خود ، به الگوهاي لباس ايراني توجه داشت« سليم در تركيب لباس و عمامه اظهار سليقه نموده، وضع تازه قرار داد … . عمامة تازه از قراري كه سليم به محارم خود گفته بود به شكل تاج خسروهاي ايران بود…» (هامرپورگشتال ، همان، ج2، ص 813)، عبدالحسين نوايي اين دستار را چنين توصيف مي‌كند: « كلاهي ابداع كرده بود به نام سليمي كه كاملاً زير چينهاي شالي كه روي آن مي‌بست پنهان مي‌شد همچون تاج شاه اسماعيل»(عبدالحسين نوايي(به اهتمام) : شاه اسماعيل صفوي، اسناد و مكاتبات تاريخي همراه با يادداشت هاي تفصيلي، انتشارات بنياد فرهنگ ايران، تهران، 1347، ص114).

آشنايي و علاقة سليم اول به فرهنگ ايراني تا بدانجا بود كه در اولين نامه اش به شاه اسماعيل خود را به فريدون، كيخسرو و دارا مانند مي‌كند و مخاطبش را ضحاك و افراسياب مي‌خواند (رجوع شود به همان مأخذ، 143. و هامر پورگشتال، همان، ج2، ص 834 و ادوارد براون، همان، ج2، ص 26).

6. علي ابوالفضل بن ادريس بتليسي اين قتل عام دهشتناك را كه در زمره فجيع ترين وقايع در نزاع هاي مذهبي به شمار مي‌آيد، به نظم درآورده است:

« فرستاد سلطان دانا رسوم

دبيران دانا به هر مرز و بوم

كه اتباع اين قوم را قسم قسم

درآورد به نوك قلم اسم اسم

ز هفت و ز هفتاد ساله به نام

بيارد به ديوان عالي مقام

چو دفتر سپردند اهل حساب

عدد چل هزار آمد ازشيخ و شاب

پس آنگه به حكام هر كشوري

رساندند فرمان بران دفتري

به هر جا كه رفته قوم از قلم

نهد تيغ بران قدم بر قدم

شد اعدا د اين كشته هاي ديار

فزون از حساب قلم چل هزار »

(ادوارد براون، همان، ج 4، ص 74. و نيز رجوع شود به اسپناقچي پاشازاده، همان، ص 75. و هامر پورگشتال، همان، ج2، صص 832 – 833. و اوزون چارشي لي، همان، صص 277 – 279).

اگرچه اين سياست بي رحمانه، اسلامبول را براي چند سالي از نا آرامي هاي آناطولي شرقي آسوده نمود، ليكن شالودة التهاب آلوده اي براي اين منطقه ساخت و زمينة شورش هاي مكرري كه در طول دو قرن به نام "جلالي" (برگرفته از نام يكي از مبلغان صفوي به نام جلال كه در سال 926 هـ.ق با دعوي مهدويت،

شورشي بزرگ را در حوالي توقات برپا نمود). حكومت مركزي را تهديد مي‌نمود، فراهم ساخت. و بدبيني ريشه داري را در ميان مردم اين منطقه براي هميشه، نسبت به حكومت مركزي پديد آورد.

7. اسماعيل اول « پوست خان مشارالیه [شيبك خان اوزبك] را كاه و پنبه چپناده فرموده، فتح نامة بسيار مغرورانه نوشته با همان پوست پر شده شيبك خان به همراه ايلچي مخصوص به دربار سلطان بايزيد خان عثماني فرستاد كه اين فقره هم يكي از عمده اسباب ظهور جنگ چالدران است …» (اسپناقچي پاشازاده، همان، ص 61. و رجوع شود به جهان گشاي خاقان(تاريخ شاه اسماعيل)، با مقدمه و پيوست ها از ا دتا مضطر، مركز تحقيقات فارسي ايران و پاكستان، اسلام آباد ، 1406 هـ.ق/ 1364 هـ.ش/ 1998 م.، صص 472 - 473).

ليكن مهمتر از موضوع ارسال پوست سرآكنده از كاه و پنبة شيبك خان، شورش شاه قلي باباي تكلو (عثمانيان وي را شيطان قلي مي‌خواندند)، خليفة شاه اسماعيل در آنتاليا بود كه به سرعت وسعت گرفت و به سختي سركوب گرديد (917 هـ.ق) و سليم اول كه آن هنگام والي طرابوزان بود « حادثة شاه قلي و فعاليت شاه اسماعيل اول را در آناطولي و نيز اقدامات علوي ها را به دقت دنبال مي‌كرد» (اوزون چارشي لي، همان، ج2، ص 276)، و بي تابانه مترصد فرصت انتقام از پادشاه صفوي بود.

8. « تجربة پيشين سليم در طرابزون[= طرابوزان]، وي را متقاعد كرده بود كه بزرگترين مشكل وي تهديد صفويان است» (استانفورد جي شاو، تاريخ امپراطوري عثماني و تركية جديد، ترجمة محمود رمضان زاده، 2ج، آستان قدس رضوي، مشهد، 1370، ج1، ص 150). حمايت شاه اسماعيل از شاهزاده احمد و فرزندش مراد كه به ترتيب برادر بزرگتر و برادرزاده سليم و مدعيان تاج و تخت وي بودند و عدم ارسال هيئتي جهت تبريك جلوس سليم بر تخت سلطنت، و شورش و آشوب نورعلي خليفه (نمايندة شاه اسماعيل) در آناطولي شرقي، كينه و خشم سليم اول را نسبت به پادشاه صفوي افزود(رجوع شود به اوزون چارشي لي، همان، ج2، صص 273 – 279. و هامر پورگشتال، همان، ج2، صص 816 – 823).

9. طايفة ذوالقدر (= ذوالقادر = ذوالقدرلو) از سال 740 تا 921 هجري بر مناطقي در جنوب شرقي آناطولي شامل البستان، مرعش و ملاطيه امارت داشت. امراي اين طايفه به ترتيب عبارتند از فخر الدين، سليمان بيك، اصلان بيك سيف الدوله و علاء الدوله. آخرين امير ذوالقدر با استفاده از هرج و مرج ناشي از فروپاشي دولت آق قويونلو ها بر ديار بكر نيز دست انداخت. امارت ذوالقدر ثروتمند و به دليل موقعيت جغرافيايي خود؛ قرار گرفتن ميان دو امپراطوري عثماني و مماليك، از اهميت سوق الجيشي برخوردار بود، بديهي است كه تشكيل امپراطوري صفوي در نزديكي اين امارت كوچك بر اهميت سوق الجيشي

آن افزود. آخرين امير ذوالقدر تلاش داشت از تشديد نقار ميان سه امپراطوري محيط بر امارتش، بيش از پيش بهره جويد، ليكن به دليل امتناع از همراهي سلطان سليم اول در نبرد با صفويان و غارت ذخيره سلاح و آذوقه ارتش عثماني، كينه ياووز سليم را متوجه خود ساخت و خود و چهار فرزندش، در جنگ با عثماني جان باختند و بدين ترتيب عمر امارت ذوالقدر به پايان رسيد و ذوالقدرها چند پاره شدند، به صفويان، عثمانيان و مماليك پيوستند.

10. شايان ذكر است ادريس بتليسي (= بدليسي)، دانشمند، شاعر، منشي و رجل سياسي ايراني كه پس از انقراض دولت آق قويونلو ها به دست شاه اسماعيل (907 هـ.ق) به دربار عثماني پيوست، در تمكين خانات كرد شرق آسياي صغير به ياووز سليم؛ كه چندين سال به طول انجاميد، نقشي مؤثر ايفا نمود.

11. به سليمان اول كه امپراطوري عثماني در عهد سلطنت وي به اوج عظمت خود رسيد، تركان به دليل وضع قوانين و اصلاحاتي كه در امپراطوري پديد آورد، "قانوني" و اروپائيان كه مرعوب وي بودند محتشم يا باشكوه (Magnificent The) و "گراند ترك" (Turk Grand)، اطلاق مي‌كردند.

12. عنوان به ظاهر متواضعانه، ليكن در واقع بسيار گران سنگِ خدمتگزار دو حرم شريف، يعني مكه و مدينه، مهمترين عنوان سلاطين مملوك بود كه به دليل تحت الحمايه قراردادن شرفاي مكه و تأمين نيازهاي حرمين، خود را سزاوار آن مي‌شمردند و بديهي است خطبه اي كه در حرمين به نام سلطان مملوك خوانده مي‌شد، جايگاه ويژه اي در ميان فرمانروايان مسلمان به او مي‌بخشيد كه محسود ديگر سلاطين بود. سلطان سليم اول براي اولين بار پس از شكست مماليك از وي در مرج دابق (922 هـ.ق)، از سوي خطيب جامع حلب، در خطبة نماز جمعه به اين عنوان خوانده شد (رجوع شود به اسپناقچي پاشازاده ، همان، صص 192 – 193) و با اهداي مفاتيح كعبه از سوي محمد ابوالبركات شريف مكه به سليم اول (923 هـ.ق)، اطلاق عنوان خادم الحرمين الشريفين به وي رسميت يافت (رجوع شود به هامر پورگشتال، همان ، ج 2، ص 923). «… مردمي گفته بودند كه خلافت كسي را در خور است كه دو حرم (مكه و مدينه) در دست او باشد و با مردم حج گزارد …» (ابن واضح يعقوبي، همان، ج2، ص 217).

13. اين موضوع؛ مقبوليت بيشتر شيعه زيديه نسبت به شيعة اماميه نزد اهل سنت، مشهور مي‌باشد و در غالب كتابهايي كه به مذاهب اسلامي پرداخته اند آمده است، براي نمونه رجوع شود به محمد جواد مشكور، تاريخ شيعه و فرقه هاي اسلامي تا قرن چهارم، چ 6، انتشارات اشراقي، تهران، 1379، صص 60 و 107.

14. مؤلف كتاب راحه الصدور و آيه السرور آورده است كه امام ابوحنيفه در آخرين حج خود (حجه

الوداع) از خداوند متعال درخواست نمود که چنانچه مذهبش درست است، آن را نصرت دهد و از عالم غیب این آواز شنید :

« ... حقاً قلت، لازال مذهبك، مادام السيف في يد الاتراك، حق گفتي و رايت مذهب تو افراشته و صفة اعتقاد تو نگاشته خواهد بود مادام که شمشير در دست ترکان حنفي مذهب باشد، و بحمد الله تعالي پشت اسلام قوي است و اصحاب بوحنيفه شادان و نازان اند و چشم روشن و در عرب و عجم و روم و روس شمشير در دست ترکانست و سهم ايشان در دلها راسخ ... » (محمد بن علي بن سليمان الراوندي ، راحه الصدور و آيه السرور در تاريخ آل سلجوق، و به سعي و تصحيح محمد اقبال و تصحيحات لازم مجتبي مينوي، چ 2 ، انتشارات امير کبير، تهران، 1364، صص 17 – 18) .